

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سال را از افادات بنیاد فیضیات بپروانی شریف علی حسام الدین شریف سلطان مصلحت موسوم



بوابه رضیه مولفه کتاب مولوی لطف الرحمن صاحب مدرسه در روستای کلات

کتابخانه مکتب فیضیات
کتابخانه مکتب فیضیات

۲۹۶۹۱۷۲

۲۰۰۱۲۳

۲۲۳۸

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE2238

بسم الله الرحمن الرحيم

هرگونه شناوستایش از همین ذوالجلال را که بیکر خاک آدم را بر نهد اصطفی آدم
 و بر کرده خلقت خلافت مرحمت فرمود و طاعت شوکت و جلال و عظمی آدم بر سر نهاده
 او رنگ مالیت اسکن انت و زوجك الجنة نوازش نمود و آخرت را پاک بلبیس تلبیس
 را بجزارت و انت عليك لعنتی الی یوم الدین افزوده - گروید و لا ملین جبرهنم
 منك و من تبعك بران افزوده - و از بارش کلخ انك رجیم و دوازده بارش از گنجینه
 تابش انا خیر منه را بجا که آخر جبر منها مذ و ما مدحوا بجا که اند و و صد گونه
 تحت و تسلیم را شرف انبیا پیشوای سلطان را که ذات ذات الکا لاش علی و جو جلیله
 موجودات و جهت خلقت همه مخلوقات است و آل و اصحابش را سلام و اکرام الی قیام
 الساعة و ساعة القیام - اما بعد بنده میبیز احقر الخلیفه بل لاشی فی
 الحقیقه بنفوی که گمانی مطوره نشین ناگامی محمد بشیر علی سلسلی برابر باب تحقیق

و اصحاب تدقیق عوض پردازست که اندرین امام فتنه سرانجام روزی سنی از دوستانم که از
 کجوشوی بوستان یک نگئی شان بوستانم - رساله بیست باسن در خوردند و بهر جوابش
 بعد اصرار دهم گرفتند چون در یافتیم جواهر مضیه نامی تالیف عالمی گرامی یافتیم - هر چند که
 مولفش در آغاز مرام نقل کلام بزرگان را بکار برد و اما در انجام کلام و خلاصه مابین
 باظهار راسی خود را خطا بخطا میو سطره آنکه از مواید فوائد تفسیر عزیز می او از آنکه گشت
 و ذخائر اندوخت و پایان کار در جرائش و اسن پاک صنفش را بنگ جرح چاک
 نمودن خواست نفوذ باندن شروانفتنا - پلیت - این چه شورست که در دور
 می بینیم همه افاق پناز فتنه و شرمی بینم - هر کسی روز بهی می طلبد از ایام بشکل نه است
 که هر روز تبری بینم - چون مرا از اقبال امر ایشان چاره بود کام ناکام بجوابش
 پرداختم - توقع از اصحاب دانش و فرهنگ و ارباب هوش و هنگ که بیده نصفا
 بنگرند حاصل مرام را که نمایش راستی راسی بزرگان است نه حرف گیری دیگران
 باعتبار نسبت ندهند و رساله را بنقد الجواهر نامیدم و کار خود بخدا سپردم -
 افوض امری الی الله و ما توفیقی الا بالله و هو الهادی و علیه اعتادی
 و الا ان فلنشرع فی المقصود بعون الملك المعبود - پوشیده نماند که آنچه
 صاحب جواهر و اساس قدسی و فائده اول فوائد ضیائیة فضائل علم و فضیلت
 علماء را بیان کرده اند از کمال خود بدولت گونه و ناز سر مایه خوشین نمونه بلکه
 از ابتدا تا انتها نخل کلام سعادت انجام امام همام و رئیس المفسرین سند المحدثین

عزیز مصححین و تدقیق قیصر قصر توقیف و توفیق حافظ مولانا شاه عبدالعزیز قدس سره
 العزیز یگار برد و در آن نیز سر پها خورد و غلبه باکر و چنانچه در اساس قدسی سطر و هم
 صفحه ۴ (و بنظم و نشر جمله اشیا بر داند) نوشته غالباً بمعنی نظم و نسق گرفته است و این
 خلاف محاوره است زیرا که نظم و شرفاً بلا بمعنی عبارت منظم و مشهور می آید و در سطر
 چهارم صفحه ۸ (برای تبکیت و تعجیز فرستگان انج) نگاشته است و ظاهراً مضمون
 جمله تفسیر عزیزی را برای مکافات آن احسان و کفارت آن بی ادبی ملائکه را ملایم
 باین نوع تعظیم و تکریم ساختند را در عبارت خود داخل نموده و لفظ تبکیت و تعجیز
 بر آن افزوده و بلوغ غلط آورد - کما سیاق انشاء الله تعالی و در فائده اول
 فوائد ضیائیة سطر یکم صفحه ۹ (اول آنکه این آیه کریمه بر فضل علم بدالات واضح و لا
 می کند) خط صریح واقع شد زیرا که سابقش قول ایزد پاک و اذ قلنا لللیک
 اسجد و ادا دم فسجد و اکا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین
 مذکور است پس وضاحت بالای طاق این آیت بر فضل علم چگونه دلالت می کند حال آنکه
 لفظ علم هم مذکور نیست و بالیقین این فائده که عریض و طویل است از فصل
 فوائد تفسیر عزیزی نکتہ - و از باب فضائل علمش جمله را ترجمه چنانچه رئیس التفسیرین
 تحت قوله تعالی و اعلم ما تبدون و ما کنتم تکتمون می فرماید و هم آنکه این
 آیه و این قصه دلیل واضح است بر فضیلت و شرف علم انج پس حضرت مولانا قدس سره
 بیشک فضائل علم را بجایش بیان فرمود (قلله دهمه) و هکذا فی التفسیر الکبیر

تحت ذلك القول وصاحب جواهر عم چه نسبت خاک را با عالم پاک بیجا نقل نموده
بانگ بی هنگام برداشت پس این جمله برخبط و نا فهمیش بدالات واضح و دالات کرد
کما لا يخفى على من له ادنى دراية وعلى هذا القياس بسا غلطى موجود است اگر جمله اش
شمرده آید هر اینه و فترى گردد چنانکه سعدى فرماید - چیت گران جمله بسعدى
املا کند ، مگر و فترى دیگر انشا کند ، لیکن چون محض مغطت بود تعرض آنرا بهل
کرده صیل حرام که اظهار هستی راى درایت پیرای بزرگان میزد مکان است خصوصاً این
الاساتذه حضرت فردوس منزلت رئیس المفسرین که حضرت ایشان اساتذات
من و او بودند توجه تمام رجوع می آرم و معز خرافات فائده دوم و سیوم را در حیز
تحریر آورده جوهر جواهرى غایم **قوله** فائده دوم باید دانست که مخاطبین کلام
عظمت نظام اذ قال ربك للملک انی جاعل فی الارض خلیفه خاص المملکه
بودند غیره را دخلی نبود انتهی **اقول** ملائکه را مخاطب این خطاب گفتن سر سرخط است
فقد خبط فی ذلک خبط عشواء در کتب مشن عیار چه این خطاب با حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و سلم است که حضرت رب العزت با جناب رسالت مآب قصه آدم عم
و فرشتگان را حکایت می فرماید - **قوله** چه ظاهر معنی ملائکه فرشتگان است محدود
از ان بلا ضرورت داعیه جائز نباشد حکما فی التفسیر الکبیر قلنا هذا خلاف
الظاهر فلا یصار الیه الا عند الضرورة انتهی **اقول** در اینجا صاحب
جواهر بنام ابام اتهام غلط بسته نامینا یا نه مؤنت حواله بکار بردن فی ذلک فرجه

ایس فیہ امری - عبارت تفسیرین است قوله کان من الجن ای صادر من الجن
 قلنا هذا خلاف الظاهر فلا یصاد الیه الا عند الضرورة - یعنی در اینجا کلام
 ما بعضی صاحب گفتن خلاف ظاهر است و صاحب جواهر می گوید ظاهر معنی طایفه فرشتگان
 عدول از این بلا ضرورت و اجماع جائز نباشد کافی التفسیر الکبیر پس اشار الیه قول امام
 چیزی بود و موافق جواهر بنا فهمیدگی چیزی دیگر اشار الیه قرار داده قول امام را
 بجای اتل کرد **قوله** گروهی سر میزند که البیس از زمره فرشتگان است الی قوله چون
 نقش این تقریر این **اقول** این جمله ترجمه قول تفسیر کبیر است که امام مذہب بعضی
 با سوال و جواب نقل نموده ناکه مذہب و مختار خود قرار داده لیکن صاحب جواهر
 بطر سرقه بیانش کرد چنانکه از لفظ کا قال لا امام ظاهر و باهرست گم آیه کریمه انما
 ان لا تسجد الا امرتک را از خود ترجمه نمود و راه خطایموزیرا که بر تقدیر بودن
 لفظ منع بر معنی ان لا تسجد زائده باشد کافی البیضاوی و غیره لیکن مترجم لای نافی
 پیدا شده همچنان ترجمه کرد کالایخی علی من خالعه - **قوله** باید دانست که انچه خاتم
 المحمدين الی قوله بخند و جوه یخفیست **اقول** صاحب جواهر در اینجا قول حضرت
 رئیس المفسرین را یخفی نگفته بلکه خفت و سخافت خود ظاهر کرده زیرا که انچه حضرت
 ایشان در غیری فرموده اند هماینه دست و راست بے کم و کاست بوده است
 فبراه الله عنی وعن ناز المسلمین خیر اما صاحب جواهر بگمان آنکه هر گاه قول صاحب
 تفسیر یزیدی را بضعف و سخافت نسبت نایم البته شیخ فضیلت خوشین

افزوده باشم بهقوات چند در چند که اعتباری را نشان میدهد و چون این روش همیشه
مقصودش بود گمانش بطلان برآمد و بجای شیخ و فضیلت خفیه و فضیلت روزی
شد خوش گفت علیه الرحمة بیت چون خدا خواهد که هر کس در دهم سیلش اندر طغنه
پاکان برود + هرگاه اظهار صحت و حقیقت قول رئیس المفسرین مقصود بالذات است
بطلان وجوہات سخیف صاحب جواهر شرعاً بیان کرده می آید قول اول آنکه المفسرین
درین حکم سعادت قرین ساقط الاعتبار و نهایت دلیل خوار بود یا چنان نبود بلکه او
اعتباری داشت لیکن چنانکه مرقدشان را با اعتبارش مانند اعتبار ملائکه بود بر تقدیر
اول سجود و عدم سجود و استکبار و عدم استکبارش مساوی بود پس کرش بطریق اتم
و اتمام اتم صورتی ندارد و بر تقدیر ثانی سجودش نیز بنظر حضرت رب العزت مقصود
بالذات بود یا فی بر صورت ثانی بطلانش از دلیل اول ظاهرست و بر صورت اول
شمولش بطریق تبعیت چه معنی دارد و بر تقدیر ثالث شکش حکم شق اول تردید ثالث است
فافیهم نهی اقول شق اول تردید ثالث صحیح و قول شمولش بطریق تبعیت چه معنی دارد
منقول است بقوله تعالی و کانت من القانتین بلکه تقدیر ثالث هم راستی
راستی نشان میدهد که مساوات با اعتباری باشد و تبعیت با اعتبار و اگر ملائکه
قول دوم برای آنکه از فائده ثانی معلوم گشت که درین مقام مخاطبین خاص و شایگان
بودند غیر را دخلی نبود و چون ملائکه با ثبات دعوی خویش فروماند برای تعیین
ایشان حکم سجد صادر گردید و اقول این وجه باطل است بدوچ اول آنکه مخاطبین

خاص بودن ملائکه که در فائده دوم مذکور شده بود بپایه محبت رسیده کامالتصبر
 سنا و انباء علی الفاسد فاسد دوم آنکه امر اسجد و امر تعجیزی گفتن را در ترکستان گفتن
 زیرا که مامور به تعجیزی مخرجی نسبت مکلف محال الامتثال و غیر مقصود الاتیان
 می باشد مثل قوله تعالی قاتوا بسورة من مثله وقوله تعالی فانبؤنی باسماء
 هوی که پس مامور به در امر سجده اگر محال الامتثال و غیر مقصود الاتیان بودی ملائکه
 چگونه بجای آورندی و بر عدم اتیان نسبت عصیان و فسق بشیطان حسان روا
 بودی بلکه این امر تکلیفی تعجیزی مفید الوجوب مقصود الاتیان بود که لا ینحی اما کما
 صاحب جواهر در امر تعجیزی و تعجیزی تمیزی دست نداده و هرگز این معنی از سهو نخواهد بود
 والا بار ما نمی گفت چنانچه در سطر ۲ صفحہ ۳۵ و سطر ۱۱ صفحہ ۳۶ و سطر ۱۲ صفحہ ۳۷
 فمن شافلیطالع قوله سوم آنکه قول الله سبحانه ما منعك ان لا تسجد الا امرتك
 برین معنی ولالت می کند که حکم سجده اصالة بشیطان بود انتهی - **اقول** دین شکی
 لیکن لازم نمی آید که امر اسجد وافی قوله تعالی اذ قلنا للملائكة اسجدوا
 اصالة بشیطان بود - شاید که بامری دیگر اصالة مخاطب بوجه باشد و بر عدم اتیان
 حق سبحانه تعالی بطریق عتاب خطاب استغفار فرمود یا آنکه در امر سجده بطریق تهنیت
 مامور بود و اتیان مقصود لیکن چون در امتثال خاص او ملعون سر باز زد خداوند یکم
 او را خطاب عتابی فرمود - **قوله** چهارم آنکه حدیث پادشاهان **انما قول** در خیابان
 صاحب جواهر حکم پادشاهان را بدو قسم تقسیم کرد یکی امر عام که هر مکلف را شامل گرد و چون

صلوة و زکوة و دیگری خاص که چنان نبود و پراثر است که ما نحن فيه از قسم اول یعنی امر
 عام است پس ایس را بلا ریب شامل شده تا که از قسم دوم که از عم - **قوله** عجم آنکه بر تقدیر
 اشتنا می متصل ضرورت استثنای از جنس استثنای منه باشد **اقول** این ضرورت
 غیر مسلم است لما قال الرضی فقد تبین ان المتصل لیس هو المستثنی عن
 الجنس کما ظن بعضهم بر تقدیر تسلیم نیز دخول استثنای در لفظ استثنای منه بحسب استعمال
 و قصد متکلم کافی است لما قال لعلامة فی التلویح فان المستثنی منه هو اللفظ
 باعتبار ما یبتدأ و له بحسب الاستعمال و قصد المتکلم لا بحسب اوضاعه پس رسول
 ملا که مر ایس را با وجود بودنش از جنیان بحسب استعمال و قصد متکلم هیچ امتناع نیست
 فلا محذور فی صحه کون الاستثناء متصلا کما لا یدری علی من له خط من العقل والنقل -
قوله آنکه صاحب کشف گفته الی قوله نیز بخند و جوه مخفی است - **اقول** بیت
 بتاراج خود ترک تازی کنی که گنجشک باشی و بازی کنی که وفی شل ذلک لسمت سده السفه
 و الجملاء و فضیحة عند الفضلاء و العلاء لانه ما قال صاحب الکشف لصحیح نسبته الی السخیفة
 انما هو من الحکاة لان الوجوه کلها لیس بشی کما بین انفا - **قوله** اول آنکه نخستین همو باشد
 که تغلیب کثیر بر قلیل انگاه رود و هر که آن قلیل ساقط الاعتبار باشد **اقول** این وجه
 غیر عرضی بلکه قابل اعتدال نیست و آنچه امام در تفسیر کبیر احتیاج بعض را حکایت نقل نموده اند
 مذہب و مختار ایشانست و صاحب جواهر بنا فیه می خود همان نقل را رای امام بنیاد شده بر آن
 عقل و جمعی ظاهر المطلبان خود گوای او و هرگز اشارت سقوط الاعتبار اعتباری را نشاید

ما قال الامام تحت قوله تعالى وكانت من القانتين فان قيل لم قيل من القانتين ^{على الله}
 نقول لان القنوت صفة تشمل من قنت من القبيلين فغلّب كونه على اناثة الخ
 پس ظاهرست که اگر شرط سقوط الاعتبار مذمت بختم امام بودی هرگز ورنجا باختیار تغلیب جناب
 نفی بر مغلوب علیه و آیه کریمه سقوط الاعتبار نیست و نیز معنی تغلیب آیه کریمه و عمر بن قمری
 و ابو بکر و عمر بن شمس قرچونه صورت بند و مع انه صرح به العلامة فی المطول حيث قال
 و التغلیب یجری فی فنون کثیرة منه تغلیب لذكور علی الاناث بان یجری علی الذکور
 و الاناث صفة مشتركة المعنی بینهم علی طریقه اجرائها علی الذکور خاصه کقوله
 تعالی و كانت من القانتین الی قوله و منها یوان و نحوه کالعمرین لابن بکر و عمر القمرین
 الشمس و القمر الحسین الحسن و احسین ما اشبه لك و منه تغلیب الجنس اکثر
 الافراد علی فرد غیر هذا الجنس مغفور فیما بینهم بان یطلق اسم لك الجنس علی الجميع
 کقوله تعالی و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس عدوا لبلیس من
 الملائكة لكونه جنیا واحدا فیما بینهم و ایضا فی شرح العقائد النسفیة - قلت
 لا بل كان من الجن ففسق عن امر به لکنه لما كان فی صفة الملائكة فی باب الجن
 و رفعة الدرجة و كان جنیا واحدا مغفورا فیما بینهم صح استثناءه منهم تغلیبا
 انتهى **قوله** و مکره و قول خویش و یحیران یجمل منقطع از جوارح اراده کرده یا مکان یا
 یا معنی دیگر بر تقدیر ثانی بیانش باید تا سخن برانده آید الوش باطل است زیرا که درین هنگام
 مفیشین باشد که منقطع ثابت است مع مقتضای ضرورت جانب مخالفش بدو وجه

باطل است انتهی بلفظه **اقول** شق اول صحیح است و هر دو وجه بطلانش باطل کامیابی اما
از بیان معنی امکان عام کماست شیخ خوب معلوم شد بل جوهر عبارت آرائی و معقول وانی
بر محکم دینی تامل عیان می آید خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم چه بر تقدیر بودن امکان
عام مقید بجناب وجود باشد پس حتی اشرفین هنگام (القطع متصور است و عذرش
ضروری نیست) خواهد بود ناکه ثابت است چنانکه گفته زیر که امکان را فعلیت لازم نیست
کما تقرنی موضع **قوله** اول آنکه استثنای متصل استثنای حقیقی است و منقطع را مجازاً استثناء
نامند کافی تلویح لان الاستثناء الحقیقی هو المتصل و اما المنقطع لیس استثناء
بطریق المجاز و بلا ضرورت داعیه رجوع بمجاز جائز نباشد انتهی بلفظه **اقول** عبارت منقول
البته در توضیح مذکور است و صاحب تلویح استثنای منقطع را از حقیقت اصطلاحیه شمرده
حیث قال اما اللفظ الاستثنای حقیقه اصطلاحیه فی القسمین بلا نزاع پس مقام غور
که هرگاه صاحب جوهر را در عبارت توضیح و تلویح گونه ایاز حاصل نیست پس در تصنیف
رسائل چهارزاد نوشتن بزم در سفاهات سفتن و باور یا پیون است و نیز از ضرورت چه
مراد است اگر ضرورت متکلم اراده کرده باشد فلا نسلم ان کذلک لان المجاز کثیر فی القرآن
و الله تعالی منزه عن شوائب الضرورة علوا کبیرا و اگر ضرورت مخاطب مراد باشد فلا نسلم و لا
کیف و کثیرا ما تستدعی الیه فی مثل هذا المقام فی کلام الملک لغیر العلام - **قوله** دوم آنکه
هرگاه البیس لعین بر تقدیر نبودنش از جنس ملائکه در امر سجود و امور نباشد پس متبادر است
و استکبار بسببش چگونه کرده آید انتهی **اقول** بر تقدیر بودن استثناء استثناء منقطع لانی

نمی آید که در امر اسجد و الا و م نامور نباشد بلکه نامور بود و در امر سجد و الا و م بطریق طبیعت که امر
 مستثنی است از نسبت فسجد و بطریق انقطاع و استثناء و ایا و استکبار و جلت و مخالفتش از
 اتیان نامور به در سجد و ایا باشد نه در فسجد واکه اخبار است **قوله** سوم آنکه سابقا هویدا شد
 که این خطاب خاص بفرشتگان بود و در جای دیگر ارشاد گردیده و ما منعك ان لا
 تسجدوا امری که این قول نص برین معنی است که ابلیس لعین از جنس ملائکه است انهی
اقول از سابق چه مراد است اگر فائده دوم اراده کرده باشد پس هیچ نیست لما تقدم
 بطلان زناک و اگر بجای دیگر اراده کرده از خطاب خطاب اسجد و الا و م مراد گرفته باشد
 پس هر چند که شپوش بود ضوح نه پیوسته اما میگویم که خطاب سجد و الا و م مخصوص بفرشتگان بود
 اصالة و ابلیس اشامل شده یقینا که امر غیر مره و درین جای نص چه مراد است یا خبر
 اصولی است یا لغوی ثانی ظاهر البطلان است زیرا که درایه کریمه که امی لفظ بفرشته
 بودند شوال صحیح نیست و اول نیز باطل است زیرا چه که امی عاقل نمی گوید که آیه کریمه
 بهر بیان ملکیت ابلیس مسوق شده پس قول معنوه و مخبوط را چه اعتبار **قوله** و آنکه
 صاحب بنیضا و می گفته الی قوله یک است زیرا که این سخن مجرب و احتمال و عدول از
 ظاهر قول این و استعمال است انهی **اقول** صاحب جا هر را عجب مرضی پیدا شده
 که خواهی نخواهی بطامات و مخرجات لایعنی چهره می آراید و بهوس ناموری غلط
 کاری می نماید حالا که قاضی بنیضا جمله اقوال مختار و غیر مختار را برابط تمام و ضبط
 مالا کلام و سچ کتاب خود ساخته و نقل نموده بقوت و ضعف هر یک با توجیه و توضیح

اشاره دقیق فرموده پس صاحب جواهر را آنکه محل تحقیقش بلا تفاوت خلاصه ترجمه منقول
 قاضی بیضا است چگونه منقول ایشان را بر کاکت نسبت نمود اگر فی الحقیقت منقول قاضی
 بیضا یک باشد همانا تحقیقش نیز سخیف خواهد بود چرا که منقول شان به تحقیق خود ^{است} و در
 فلوکان که انان ییدا لاطلاع فعلیه بالمطالعہ قول نزد فقیر سمرایا تقصیر
 حق است الی قوله که ملاکه برو قسم اند یکے انکه ہنگنان ایشان از جمیع معائب و نقائص
 مبرا و مقدس اند و دیگر انکه اکثر ایشان عصمت ندارند و باہم توالد و تناسل دارند
 و البیس از جملہ ایشانست۔ **اقول** این مذہبیست بلا ذہب و قولیت غیر مختار
 محض برای نقل است نہ از برای اختیار چنانچہ اکثر مفسرین مثل قاضی بیضا و علام
 ابوسعود و روایت ابن عباس نقل کرده اند لیکن کدامی کس مذہب و مختار خود قرار ند
 و علاوہ آن عدم ذکر ریت و انوشت و شتگان از کلام پاک حضرت رب العزت
 ثبوت پیوستہ و معصومیت جملہ ایشان از ہمہ معاصی از کلام امام بیایہ تحقیق میر
 حیث قال الجہول الاعظم من علماء الدین اتفقوا علی عصمة کل الملائکۃ
 عن جمیع الذنوب۔ **قوله** زیرا کہ سابق ظاهر شد کہ مخاطبین این کلام متین خا
 و شتگان سقرین بودند و نیز استثناء متصل استثنای حقیقیست و او را لازم کہ مستثنی
 از جنس متثنی نہ باشد **اقول** صاحب جواهر بر حقیقت تحقیق خویش کو دور ^{است}
 غیر مختارست این قول را بطریق دلیل بیان می کند از یاد گذشتہ باد کہ بطلان بیانش
 شہوار گذشت و خلاصہ مافی الباب اینکہ در تحقیق البیس کہ اصلش چیست علماء را

اختلاف کثیر است گوی گویند که جنی است نه فرشته و جوتی دانند که فرشته است نه
 جنی و فریتی پندارند که ماهیت هر دو یکی است نیکو کارش را ملک و بزه کارش
 را شیطان نامند و انجیس و شیره ملک بوده بعلمت عصیان شیطان گردیده و طائفه اکارند
 که انجیس پندیس باعتبار نوع از فرشتگانست و باعتبار عمل از جنیان و برخی از
 ابن عباس رضی الله عنهما نقل می نمایند چنانکه صاحب جواهر نیز نقل کرده مختار
 و محقق خود قرار داده و هر یکی حسب زعم خود را توجیه کنند و دلیلها آورند ترجیحها دهند
 و جواهرها گویند که کل حزب بما لایحدر فرعون پس جایکه علماء سلف را اختلاف است
 ما را کجا رسد که یکی را بغلط و دیگری را بصحت نسبت کنیم و ناگفتنیها گوئیم حالانکه گفتار
 علماء و محققان است هر چه در هر سخن بحث کردن رواست ما بان علماء ثقات را میرسد
 که نخستین توجیه و توضیح حتی الوسع کوشند و تطبیق دلائل تعارض را پوشند
 بستر توجیه ترجیح و اعتبار اختیار تحقیق خود را در معرض بیان آورند اما چون کسی را
 که در اسامان و لیسان فرقی نماند و در توضیح و تلویح و تعجیز و تعجیز تمیزی ندارد و نه از
 سواد تحقیق و انگیزه از بیاض توفیق رنگی در جمیع و در مقام کرمیت بسستن و ناگفتنیها
 گفتن هر ائمه ناشنیدنیها مشتق است هر چه کاری کند عاقل که باز آید پیشانی
 بل هر چه گوید بدان ماند که گفته بخشن و خشن این هر سه و متران معاویه بودند یا
 برادران علی - قوله نیز اینکه از حضرت عباس رضی الله عنهما روایت و حساب
 بیضاوی از احکایت کرده الی قوله مزیل لایست که اقول درین مذهب شک چگونه

نباشد چون پیشتر گذشته که خلاصه ترجمه منقول قاضی بیضا عین محقق صاحب جواهر است
 پس هر چه موبدینقول ایشان باشد بیشک موبدینحققش نیز خواهد بود کما لاخفی قوله
 گویم که بتقدیر تسلیم و قطع نظر از نقل همچنین مفسر عالی قدر الی قوله کلام حضرت حکیم
 حکیمه باعلی ندای بدین سوندامی کند اقول پوشیده میباد که آنچه صاحب جواهر بیضا
 تحقیق خود را در معرض بیان آورده سرمایه و لیش جز روایت ابن عباس چیز نمیست
 رضائی زیرا که مدار جمله هر ره اش بر دو قاعده بود یکی آنکه تنایب کثیر بر قبیل تا وقتیکه آن
 قلیل ساقط الاعتبار نباشد جائز نیست دوم آنکه استثنای بطریق اتصال تا وقتیکه
 مستثنی از جنس مستثنی منه نبود روانی و بطلان هر دو قاعده شرعاً و بالانگشت
 و چون در اینجا صحیح الاسناد نبودین روایت مذکوره را تسلیم کرده از نقل مفسر عالیقدر
 نیز قطع نظر نمود پس جمله تحقیقش جز آنکه بقلط بر آید چه چاره و هر چه گفته که کلام حضرت
 حکیم باعلی ندای بدین سوندامی کند می گویم از کلامی آیت این معنی مفهوم نشده که ملائک
 دو صنف اند یکی توالد و تناسل دارند و دیگری ندارند پس راستی را می روشن اجزاء
 با حسن و جوه نمایان گشت و مزخرفات مؤلف جواهر مضیه زاهق و باطل فقط طم
 دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین هذا ما حصل فی هذا

الا یا هـ فلوزید لندنا بتوفیق الملک العزیز العالم



اشتهار قابل الجهار

برضیه ضمیمه انظر نقادان سخن سخن مخفی و محجب بسا که ریحانه الالباب ترا دید و خانه صاحب جواهر
از اطلعه نیز بنظم گذشت از ولوله شوق و دوسه ورق معانیه کردم. از نشیب و فراز
عبارتشن چنین شوقم بر چنین گشته نخاست که باز نش نگرم. چه از طرز فارسیت دور. از خلاف
محاوره و غرض اینکه حضرت فشی مقفاد و ست برعلایت قافیه طفلان مضمون را قضاها زده -

واز تپاک پسا و ند خون مضامین ریخته خون بهایش گردن خود گرفته. از اینجا نقلی یاد آمد که مغل
جهت خدمت خودش بسیاری را بخدمت می کشید. باین شرط که کلام متفقا با بگیرد ورنه از
موسوم محروم. و بدین شرط حق بسیاری را تلف می ساخت. یکبار خدمت گاری هویشار بهان
شرطه متغزل قبول کرد. و نام خودش عبدالرزاق شهسور ساخت چنانچه متغزل ماری برای کار
خدمتکار خود را بخواند **متغزل** عبدالرزاق - جواب ندارد. **متغزل** بار دوم - عبدالرزاق - صدای
برخاست **متغزل** بار سوم با و از بلند - عبدالرزاق - خدمتکار - چه میگویی ترم ساق -
متغزل برافشته - مرادشام می دهی نمکوزار - خدمتکار - ترانه و شام چه کار - قافیه را نگار
نی لجهل شمار از شمار عیش بریشان - و نشان از نشان دادنش بی نشان فقط

اعلان

التهیه این رساله الاجاب جواب جواهر ضمیمه بخط خوب و صورت مرغوب بر طبع خوشیه واقع کالته مالمین
تبر ۲۲ تاریخ دوم ماه فروری ۱۳۸۹ طبع و برگرفته چهره اشتها برافروخت و طبع نزد
مولوی محمد احمد الله مکان نیز (۱) خلاصی از جوئی پاره لیس بوجود

CALL No. { ۲۹۷۵۱۲۲ (R) } ACC. No. ۲۲۳۸
 AUTHOR مشرق علی گڑھ
 TITLE لفظ الجوامع

Acc. No. ۲۲۳۸ (R)
 Class No. ۲۹۷۵۱۲۲ Book No. ۷۱۲۲
 Author مشرق علی گڑھ
 Title لفظ الجوامع

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.



